

هرمنوتیک

(Hermeneutic)

دکترای معارف اسلامی از دانشگاه تهران
محمد عبدالله احمدیان

از اواخر قرن پانزدهم میلادی به بعد، در آستانه‌ی رنسانس و تجدید حیات علمی و پیشرفت اکتشافات، نخستین مشکلی که در افق تفکر مردمان مغرب زمین ظاهر گردید، تضاد اکتشافات جدید، با باورهای دینی موجود در عهد عتیق - تورات - و عهد جدید - انجیل - بود، که موجب گردید، پاپ و کلیسائیان، تمام سلاطین و حکمرانان و توده‌های ناآگاه مردم را علیه پیشاهنگان تجدید حیات علمی شورانیدند و با بر پا کردن «انگیزاسیون» و محکمه‌ی تفتیش عقاید خون جمع زیادی را به ناحق ریختند، و بعد از مدتها، هنگامیکه فهمیدند نمی‌توانند با خونریزی و ایجاد رعب و هراس، سیل خروشان اکتشافات و اختراعات را متوقف کنند، ناچار جمع کثیری با اختیار کردن عنوان «پروتستان» و اصلاح طلب، سعی کردند از راه تفسیر و تاویل، تضاد بین عهد عتیق و عهد جدید و اکتشافات را رفع نمایند، و نظر به اهمیت موضوع، برخی از اهل تخصص کوشیدند شرایط بهترین تفسیر و تاویل و ظاهر کردن مراد از متنی را بیان کرده و آنرا «هرمنوتیک» نامیدند یعنی ابتناء تفسیر و فهم متون بر پیش فهم‌ها و بر علایق و انتظارات مفسر، و شرایطی را که برای بهترین تفسیر و تاویل متون قرار داده‌اند فشرده‌ی آن به قرار زیر است:

اول: هر مفسری که در صدد تفسیر و فهمیدن مراد از متنی باشد، باید قبلاً درباره‌ی آن متن پیش دانسته‌هایی داشته باشد که بوسیله‌ی آنها نسبت به متن، دارای یک آگاه اجمالی گشته و بخواهد بوسیله تفسیر، یک آگاهی تفصیلی را نسبت به آن متن حاصل نماید.

دوم: علایق و انتظارات مفسر باید متناسب با متن باشد.

و هنگامیکه مفسر در صدد تفسیر متنی است، به شرطی می‌تواند یک تکلیف عملی را (مانند وجوب و تحریم) از آن استنباط کند که متن، یکی از منابع فقهی باشد (کتاب و سنت) و به شرطی می‌تواند حکمی از احکام فلسفی را (وجوب و امکان و قدم و غیره) استنباط نماید که متن از متون فلسفی باشد و البته تنقیح این دو مطلب (پیش دانسته‌ها و انتظارات مفسر) برای تفسیر درست و قابل دفاع بغایت ضروری است.

سوم: پرسش از تاریخ که کدامین انتظارات مؤلف را به پدید آوردن این متن سوق داده است، و او در کدامین وضعیّت و شرایط تاریخی سخن گفته است؟ وضعیّت و شرایط تاریخی مخاطبان وی چگونه بوده است، داده‌ها و امکانات زبانی او برای گفتن یا نوشتن چه بوده است و برای دریافت پاسخ این سؤال که متن چه می‌گوید؟ توجه به مطالب زیر ضروری است:

- ۱- بررسی معنای تحت اللفظی واژه‌ها و جملات
- ۲- بررسی نقش (پیامی) یا (فراخوانی متن، عملی یا معرفتی) یعنی تاثیر ویژه‌ی متن
- ۳- مراد جدی متکلم
- ۴- تاثیری که متن مورد نظر عملاً و واقعاً بر جای می‌گذارد. البته موضوع دوم برای فهمیدن متون کلید اساسی بشمار می‌رود.

چهارم: کشف مرکز معنای متن یعنی آن دیدگاه اصلی که همه‌ی مطالب متن بر محور آن نظم یافته است که اینهم با پرسش از تاریخ مشخص می‌گردد.

پنجم: ترجمه‌ی معنای متن در افق تاریخی مفسر و در صورتیکه افق تاریخی مفسر و صاحب متن جدا از هم باشند، باید تجربه‌های دوران گذشته را از طریق پرسش‌های ناشی از تجربه‌های حاضرین فهمید.

ششم: برای این که بتوانیم متون گذشته را بطور واقعی و با معنا بدانیم، باید این مقدمه را قبول داشته باشیم که ما و انسانهای گذشته یک انسانیت مشترک داریم و باید بپذیریم که با وجود همه‌ی تحولات عظیم تاریخی که تجربه‌های ما و انسانهای گذشته را متفاوت ساخته است تجربه‌های پایدار که به اصل و اساس انسانیت مربوط می‌شود میان ما و آنها مشترک است و در سایه‌ی این مشترکات است که ما پرسشهای خود را در پرسشهای آنان باز می‌شناسیم و می‌توانیم پاسخهایی را که آنها داده‌اند با پرسشهای خود مربوط نماییم.

این بود فشرده‌ی شرایط بهترین تفسیر و (هرمنوتیک) در غرب و کسانیکه با تفسیر و تاویل متون

✓ هر مفسری

که در صدد

تفسیر و

فهمیدن مراد از

متنی باشد، باید

قبلاً درباره‌ی آن

متن پیش

دانسته‌هایی

داشته باشند

که...

به اجماع و اتفاق تمام مسلمانان بعد از رحلت پیامبر به هیچ کسی وحی نشده است و آیه «ولکن رسول الله و خاتم النبیین»^(۲) بلکه فرستاده‌ی خدا و آخرین پیغمبران است.

دلیل قاطع ختم نبوت‌ها است، زیرا «النبیین» جمع معرف به الف و لام و مفید استغراق است، و مستلزم نفی دارندگان هر نوع نبوتی می‌باشد و هیچ راهی را برای اصطلاح‌سازی و تقسیم‌پردازی برخی از عرفا باز نگذاشته است.

دوم غفلت از موضع ابن‌عربی که یکی از عرفا بوده و عرفا در تفسیر و تبیین کلمات و استعمال آنها خود را محدود بحدی و مقید به قیدی ندانسته‌اند و خود را از قیود شرایط تفسیر حتی رعایت لغت هم آزاد دانسته‌اند، به همین جهت گاهی جمله «انا الحق و لیس فی جُبتی الا الله» را بر زبان رانده و این ادعای عجیب را کرده‌اند و همانگونه که از عبارت ابن‌عربی استفاده گردید، گاهی برخی از آنان خود را مهبط وحی دانسته‌اند و در زمانهای قدیم، محافل دینی و مجامع علمی وقتی این نوع ادعاها را از آنان می‌شنیدند اگر مصلحت می‌دیدند حکمرانان وقت را به مجازات آنان وامی‌داشتند و در صورتیکه مجازات آنها موجب تشنج اوضاع و ایجاد بلوایی می‌گردید اظهارات آنان را نادیده گرفته و آنرا «شطحیات» می‌نامیدند و به هیچ وجه آن ادعاها را تایید نمی‌کردند، و سعی بر آن بود که مردم نیز آنها را فراموش کنند و به کارهای دینی و دنیوی خود برسند تا چه رسد به عصر ما که زنده کردن و گل سرسبد قرار دادن این شطحیات و بخورد دادن این قرصهای خواب‌آور به جوانانی که اگر کمی دیرتر چشمها را باز کنند و کمی دیرتر حرکت و جنبش خود را آغاز نمایند، فرسنگها از قافله‌ی ترقی و پیشرفت عقب می‌مانند، زیانهای جبران ناپذیری را ببار می‌آورد که از جمله‌ی آنها یکی اینکه اعتقاد برخی از جوانان را نسبت به ختم نبوت مستزلزل می‌کند و برخی را برای باور به متنبی‌های دروغین و نوآور آماده می‌سازد و دیگر اینکه بعضی از مردمان را نسبت به همه‌ی قلم‌های حق‌نویس و روشننگر بدبین می‌نماید.

لغزش دوم، در مجله فرا راه شماره‌ی اول صفحه ۵ باز در مورد «هرمنوتیک» تفسیر قرآن چنین تعبیراتی آمده است: «مسلمانان مؤمن به قرآن وقتی که قرآن را

سر و کار دارند، بر این امر واقف هستند که آن شرایط ششگانه‌ی بهترین تفسیر در غرب، بخش کمی از شرایط پانزده گانه‌ی بهترین تفسیر در کشورهای اسلامی است که کتاب اتقان سیوطی در جلد دوم، صفحه‌ی ۵۷۰ و ۵۷۱ و کتاب التفسیر و المفسرون ذهبی در جلد اول، صفحه‌ی ۲۶۶ و ۲۶۷، آنها را ذکر کرده‌اند. با این حال برخی از نویسندگان نوگرا، اکیداً توصیه کرده‌اند، که متون دینی اسلامی «کتاب و سنت» نیز به شیوه‌ی «هرمنوتیک» و مطابق همان شرایط بهترین تفسیر غربی تفسیر شوند، و ما در این توصیه‌ی مؤکد هیچ غرابتی نمی‌بینیم، زیرا نوگرایان معمولاً ترجیح دهنده‌ی اجناس خارجی هستند، و آنچه مایه‌ی تعجب و حتی تأسف ما گردیده، مشاهده‌ی لغزشهایی است که نویسندگان در اثبات تطبیق آن شرایط بر متون دینی اسلامی به آنها دچار گردیده است و بیم آن می‌رود که آن لغزشها جوانان و نوباوگانی را که بخواندن آثار تازه علاقه دارند، دچار تشتت افکار نماید، و اینک نمونه‌هایی از آن لغزشها و تصحیح آنها:

۱- نویسنده بعد از آنکه ابن‌عربی را «عارف نامور مسلمانان قرن ششم و هفتم هجری» نام برده، و با این تعبیر مهر تاییدی بر نظریه او زده است، گفته است: ابن‌عربی صریحاً درباره‌ی استمرار وحی سخن گفته، و نبوت را به تشریحی و غیر تشریحی تقسیم کرده، و ختم نبوت را از لحاظ زمانی به نوع اول آن مرتبط ساخته است. و در صفحه‌ی بعدی نیز از ابن‌عربی نقل کرده که گفته است: پس تو ای ولی هرگاه گمان کردی خدا به تو وحی کرده، نگاه در نفس خود کن، بین حالتی از تردید یا مخالفت در درون خود داری یا نه؟ اگر هنوز برای تو تدبیر و تفکر و تحلیل باقی مانده است، بدان که صاحب وحی نیستی و به تو وحی نرسیده است، ولی هرگاه آنچه به تو می‌رسد، ترا بکلی از میان برداشته و ترا نابینا و ناشنوا کرده‌اند و میان تو و فکرت و تدبیرت حایل گشته، و فرمائش را تمام بر تو میراند؛ در این صورت بدان که به تو وحی شده است.^(۱)

در اینجا دو امر موجب لغزش نویسنده گشته‌اند، اول غفلت از تفاوت معنی وحی و الهام که به اعتقاد علمای علم کلام، مبدأ وحی معلوم و مبدأ الهام مجهول است و کسیکه مطلبی به قلب او الهام می‌گردد نمی‌داند از کجا و از کیست اما کسیکه مطلبی به او وحی شده دانسته که از جانب خدا به او وحی شده است. و آنچه ممکن است اولیا داشته باشند الهام است نه وحی، زیرا

✓ این

قرصهای

خواب‌آور به

جوانانی که اگر

کمی دیرتر

چشمها را باز

کنند و کمی

دیرتر حرکت و

جنبش خود را

آغاز نمایند،

فرسنگها از

قافله‌ی ترقی و

پیشرفت عقب

می‌مانند،...

۱- ترکیبات کلا دو نوع هستند، یکی ترکیبات صنعتی که وقتی کسی آنها را می‌بیند، ممکن است شخصاً (نه نوعاً) نسبت به ساختن نظایر آنها اظهار عجز نماید و بگوید من نمی‌توانم نظایر آنها را بسازم، اما هرگز نسبت به ساختن آنها نوعاً اظهار عجز نمی‌کند و نمی‌گوید نه من نه هیچ انسان دیگر قادر به ساختن نظایر آنها نیستیم، و دیگری ترکیبات خدائی مانند (جانداران و اندام‌های آنها و نباتات و شاخه و برگ و گل و دانه‌های آنها) که هرگاه کسانی آنها را می‌بینند - چه افرادی ساده و عادی و چه دانشمندان و تکنیسین‌ها - از ساختن نظایر آنها (نه فقط شخصاً بلکه) نوعاً نیز اظهار عجز می‌نمایند و اعتقاد دارند که نه آنها نه انسانهای دیگر قادر به ساختن نظایر آنها نیستند.

۲- با توجه به خاصیت جدایی‌ناپذیر ماهیت ترکیبات صنعتی و ترکیبات خدایی، قرآن بطور قطع و یقین ترکیبی صنعتی نیست بلکه ترکیبی کاملاً خدایی است، زیرا به شهادت حس و عیان در همین زمان و به شهادت تاریخ متواتر در تمام زمانهای گذشته هر کسی آن آیه‌ها را دیده یا شنیده است. از ساختن نظایر آنها نه فقط شخصاً بلکه نوعاً هم اظهار عجز و ناتوانی کرده است، و این همان معیاری است که قرآن کریم در آیه (۲۳-۲۴) سوره‌ی بقره آنرا تبیین نموده است: «و ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فأتوا بسورة من مثله وادعوا شهدائکم من دون الله ان کنتم صادقین، فان لم تفعلوا و لن تفعلوا فاتقوا النار الّتی و قودها الناس و الحجاره اعدت للکافرین!» اگر درباره‌ی آنچه بر بنده‌ی خود نازل کرده‌ایم، در حالتی از شک و تردید هستید (تمام کوشش خود و دیگران را بکار بیندازید ببینید نه همانند تمام آنچه نازل کرده‌ایم بلکه) همانند سوره‌ی (کوچکی) آن را (می‌توانید) بیاورید و گواهان خود را بجز خدا (که او بر عجز همگان از آوردن یک سوره گواهی می‌دهد) فرا خوانید (تا بر همسان بودن آنچه آورده‌اید، با قرآن، شهادت دهند) اگر (در ادعای شک و تردید) از راستگویان بوده‌اید و اگر نتوانستید چنین کنید - و هرگز هم نخواهید توانست چنین کنید - (چون آیه‌های قرآن مانند جانداران و نباتات ترکیبات خدایی هستند و همتا آوردن آنها از قدرت انسانها خارج است و شما هم که آن آیه‌ها را دیده‌اید و شنیده‌اید نه تنها شخصاً بلکه نوعاً هم از ساختن نظایر آنها احساس نهایت عجز کرده‌اید و به خدایی بودن آن آیه‌ها یقین دارید؛ پس در نشان دادن شک و تردیدها راستگو نیستید

تفسیر یا تاویل می‌کنند بر این اساس تفسیر و تاویل می‌کنند که قرآن کلام و سخن خداوند است امروز مهمترین مسئله این است که باید معنایی و معیاری ارایه کرد برای کلام و سخن خداوند این مسئله مهمترین مسئله هرمنوتیکی است گذشتگان نظریاتی در این باره داده‌اند اما به نظر می‌رسد که بسیاری از آن نظریات قابل دفاع نیست، گفته‌اند: «جنبه‌های علمی و اخبار به غیب و فصاحت فوق‌العاده‌ای که در قرآن هست (و این قبیل مسائل)، تحلیل دقیق نشان می‌دهد که هیچ کدام از این امتیازات نمی‌تواند ملاک این باشد که یک سخن، سخن خداوند است، اینها می‌توانند ملاک و معیار این باشند که یک سخن سخن غیر عادی و غیر معمول است.

آنگاه بعد از بیست و پنج سطر عبارت‌پردازی و سؤال‌سازی و نقد معیارهای گذشتگان و ایجاد شک و تردید در آنها، و منتظر کردن خواننده که نویسنده خودش معیار مطلوبی را پیشنهاد کند، ناگاه می‌گوید: «من در این مقام نیستم که بگویم این معیار چیست؟» سپس همان کار اولی را مجدداً آغاز کرده و بعد از پنجاه سطر سؤال‌های تردیدآمیز و هیجان‌انگیز بستانکارانه و ایجاد فضای بدهکارانه برای خوانندگان، ناگاه با گفتن یک جمله به کشف معیار بی‌نظیر خود می‌پردازد و می‌گوید: «من اجمالاً می‌توانم عرض کنم که آن معیار این است که سخن خدائی یا خدائی بودن سخن معیارش این است که بتواند جانهای انسانها را مورد خطاب قرار دهد، اینجا بیشتر باز نمی‌کنم مجالش نیست» سپس کار سابق خود را سؤالهای مکرر و ایجاد فضای شک و تردیدها و نقد معیار گذشتگان را آغاز می‌کند تا در آخر در حالیکه خواننده را آنهمه سؤال کوب کرده، او را در فضای تاریک تردیدها بجا می‌گذارد و خودش دنبال کار خودش «هرمنوتیک» کردن تفسیر قرآن می‌رود!

ارایه معیار خدایی بودن آیه‌های قرآن از جانب قرآن

قبل از نقد عبارتهای ایهام‌آمیز و تردید برانگیز نویسنده‌ی مذکور، بیان این مطلب را لازم می‌دانم که خوانندگان آگاه از خاصیت کلام الله و آیه‌های آن بخوبی می‌دانند، که معیار خدایی بودن آن کلام الله و آن آیه‌ها در حدود یکهزار و چهار صد سال قبل از جانب قرآن و در آیه بیست و سوم سوره‌ی بقره بر همه‌ی جوامع بشری ارایه گردیده است و تقریر و توضیح آن معیار از این قرار است:

✓ با توجه به

خاصیت

جدایی‌ناپذیر

ماهیت ترکیبات

صنعتی و

ترکیبات

خدایی، قرآن

بطور قطع و

یقین ترکیبی

صنعتی نیست

بلکه ترکیبی

کاملاً خدایی

است...

معنی آن ویژه‌ی اهل حال است نه اهل قال چرا در مقاله‌ای ذکر گردیده که جوانان نرسیده بدوران کهنوت و عالم حال، و جوانان در فکر کامپیوتر و استفاده از اینترنت و نقشی سفینه‌های فضایی و در تکاپوی رسیدن به قافله‌ی تمدن و ترقی جهانی، آن مقاله را می‌خوانند؟ و اگر یک تعبیر عادی است و هیچ پنهانکاری عارفانه یا غیرعارفانه در آن منظور نگشته چرا در آغاز آن جمله معیاری می‌گوید: «من اجمالاً می‌توانم عرض کنم» و در آخر آن می‌گوید: «اینجا بیشتر باز نمی‌کنم مجالش نیست» بعلاوه اگر آن جمله یک تعبیر عادی و معنی واقعی آن همان باشد که اهل قال از آن جمله می‌فهمند، باید هر سخنی که جانها را مخاطب خود قرار دهد، مثلاً بگوید: «ای وجدانهای پاک و ای جانهای تابناک، خوش باشید که در راه نیل به فرازهایی، و آگاهی از رازهایی، چه سوز و گدازهایی را می‌چشید و به فرجام‌های نیکو میرسید و...»

نباید سخن انسانها باشد، و باید (نعوذ بالله) از آسمان فرود آمده باشد در صورتیکه هر روز سخنان خیلی زیباتر و شیواتر از مثال فوق را در گفته و نوشته‌ی انسانها می‌بینیم که جانها و وجدانها را مخاطب سخنان خود قرار داده‌اند.

در خاتمه بعد از اعتراف به علم و فضل و اندیشمند بودن نویسنده‌ی مقاله‌ها و رعایت کمال احترام نسبت به ایشان، اعتقاد شخصی خود را درباره تحقیق کنندگان مسائل دینی در چند جمله‌ی زیر ابراز می‌دارم:

«کسانی قدرت تحقیق در مسائل دینی را دارند که اولاً از متون دینی که به زبان عربی است کاملاً آگاه باشند، ثانیاً خود را به نصوص صریح متون دینی کاملاً مقید بدانند. ثالثاً مواظب باشند جهان حال و جهان قال را بهم نزنند، و تصورات خاص اهل حال را و همچنین کلمات قصار آنان را برای اهل قال دلیل و برهان بشمار نیاورند. رابعاً مواظب باشند غرور حالت‌های قلم در دست گرفتن و پشت میکروفون قرارگرفتن و چشمها را ناظر و گوشها را منتظر خود کردن، موجب نگردد که یک نویسنده یا گوینده، تخیلات خود را بصورت حقایق عینی و منافع شخصی را بصورت منافع عمومی ارایه دهد و در نتیجه ناآگاهان به بی‌راهه‌ها کشانده شوند، و آگاهان نسبت به نویسندگان و گویندگان دینی بدبین شوند که در هر یک زبانی است جبران ناپذیر.

«والله علی ما نقول وکیل»



و تنها از روی لجاجت و خیره‌سری خدایی بودن آن آیه‌ها را انکار می‌کنید و تعمداً خود را «کافر و حق پوش» کرده‌ای) پس (بر شما لازم است از این لجاجت و کفر و حق ستیزی تعمدی دست بردارید و) خود را از آتشی که افروزیه‌ی آن انسان و سنگ است بدور دارید (همان آتشی) که برای عذاب کافران و حق ستیزان تعمدی آماده گردیده است.

و حال که معلوم شد حدود یکهزار و چهار صد سال قبل معیار خدایی بودن قرآن و آیه‌های آن از جانب خدا و در نخستین آیه‌های دومین سوره‌ی قرآن با آن یقین‌بخشی و صراحت و قاطعیت، با عبارت «یا ایها الناس» به تمام جوامع بشری ارایه گردیده است، آیا معنی این عبارت نویسنده‌ی مذکور: «امروز مهمترین مسئله این است که باید معنایی و معیاری ارایه کرد برای کلام و سخن خداوند» چه خواهد بود؟ اگر از آن معیار ارایه شده‌ی خداوند - با آنهمه شهرت و صراحت و معروفیت - آگاهی نداشته، چگونه مدعی «هرمنوتیک» کردن متون اسلامی گردیده و دانشمندان اسلامی را به آن دعوت نموده است و اگر از آن آگاهی داشته پس چرا ضمن چند صفحه سؤال و پرسش از معیار خدایی بودن سخنی، از آن معیار ارایه شده خداوند بحثی نکرده و بلکه در این عبارتش: «جنبه‌های علمی و اخبار به غیب و فصاحت فوق العاده‌ای که در قرآن هست (و این قبیل مسائل) تحلیل دقیق نشان می‌دهد که هیچ کدام از این نوع امتیازات نمی‌تواند ملاک این باشد که یک سخنی، سخن خداوند است» نشان می‌دهد که قدرت تحقیق درباره‌ی آن معیار ارایه شده‌ی خداوندی را نداشته است، و چیزیکه بیشتر مایه تعجب است این است که نویسنده بعد از عدول از ذکر معیار ارایه شده‌ی خداوند و عدول از ذکر معیار گذشتگان - بعد از اینکه (اکثر آنها قابل دفاع نیستند) همانگونه که قبلاً گفتیم، از پیش خود این معیار را پیشنهاد کرده و گفته است: «من اجمالاً می‌توانم عرض کنم که آن معیار این است که سخن خدایی یا خدایی بودن سخن معیارش این است که بتواند جانهای انسانها را مورد خطاب قرار دهد، اینجا بیشتر باز نمی‌کنم مجالش نیست».

آیا توان مخاطب قرار دادن جانها، معیار خدایی بودن سخنی است؟ و آیا معیار قابل دفاعی است؟ و چنان جمله‌ای، اساساً جمله‌ی با معنی و قابل فهمی است؟ اصولاً معنی این جمله‌ی معیاری چیست؟ اگر یک تعبیر عرفانی و یک پنهانکاری عارفانه است و فهم

✓ سخن

خدایی یا

خدایی بودن

سخن معیارش

این است که

بتواند جانهای

انسانها را مورد

خطاب قرار

دهد.